



هندی جان نامه

شما می‌توانید این PDF را کپی کنید!

شما می‌توانید این PDF را هدیه بدهید!

شما می‌توانید این PDF را به اشتراک بگذارید!

شما نمی‌توانید این PDF را بفروشید!

شما نمی‌توانید این PDF را تغییر بدهید!

شما نمی‌توانید این PDF را بدون ذکر منبع به

صورت آنلاین یا آفلاین منتشر کنید!



این قطعه کیک خوشمزه نوش جانتان!



هندي جان نامه

مقدمه کتاب هندي جان نامه به قلم آناهيتا چشمه علایي

زمانی بقدری از خودم و زندگی بیزار بودم و در رحمت خدا را به روی خود بسته می‌دیدم که اگر اعتقادات مذهبی‌ام مانع خودکشی نبود، لحظه‌ای در پایان دادن زندگی حقارتبارم درنگ نمی‌کردم. مدام به خدا می‌گفتم: «اگر زنده ماندن من ذره‌ای برای تو اهمیت دارد، نشانه‌ای بفرست!» و رحمت خدا بی‌انتهاست.

من آرامش و آشتی با زندگی را در یک مرکز یوگا تجربه کردم و آرزو داشتم پیمان ابدی با معشوق زندگی‌ام را در آنجا جشن بگیرم. در دوران آشنایی با همسرم این راز را با او در میان گذاشتم و او قول داد آرزوی مرا برآورده کند و به عنوان ماه عسل همراه من به آن بهشت بیاید.



پس از ازدواج، متوجه شدم پیشنهاد این مسافرت به عنوان ماه عسل، پیشنهاد خوبی نبوده است. ولی همسرم اصرار کرد که «من قول داده‌ام و سر قولم می‌مانم.» ما حدود شش ماه پس از ازدواجمان برای ماه عسل به هند رفتیم. آن هم چه زمانی؟ مرداد ماه! هند در مرداد شبیه جهنم است و قدر مسلم هیچ شباهتی به بهشت ندارد.

این سفرنامه ره آورد آن سفر کذایی است. وقتی من برای اولین بار این نوشتار را خواندم، غمگین شدم که چرا همسرم را به چنین جای نامناسبی بردم، ولی سرعت احساس گناه را رها کردم و از طنز ناب آن لذت بردم. هنگام مطالعه این کتاب گاهی اوقات به صدای بلند قهقهه زدم. امیدوارم شما هم از مطالعه آن لذت ببرید.



هندي جان نامه

اين مسير حرکت ما بود:

از تهران به دهلي نو با هواپيما

از دهلي نو تا لاکنو با قطار

و بالعکس



هند کشور عجیبی است. بالاخره روزی کتابم را می‌نویسم، کتابی که تا حالا فقط دو فصل آن نوشته شده است. زیرا جرات نکردم آن را حتی برای دل خودم بنویسم. آنقدر حرف برای گفتن دارم که نمی‌دانم از عهده نوشتن همه آن بر می‌آیم یا خیر. تجربیاتی آن چنان شگفت دارم که نمی‌دانم قلمم بضاعت بیان آن را دارد یا نه.



هندي جان نامه

هندوستان جذاب و عشوه گر است. تو را عاشق خودت می کند ولی بقدری کثیف و متعفن است که دلت آشوب می شود. فقر در آنجا بی شرمانه هولناک است، ولی چشمان مردمش آکنده از محبت و مهربانی و شادی است. آنجا که هستی احساس امنیت می کنی. به عنوان زن به تو تعرض نمی شود. تو را بد نگاه نمی کنند. نگران خشونت نیستی. همه ساده پوش هستند. تو هم لباسی نخی و رنگارنگ به تنت می کنی و با یک جفت دمپایی این طرف و آن طرف می روی.

سرویس مدرسه! این عکس توسط خود من گرفته شده است...
تازه این ها بچه های خوشبختی هستند که به مدرسه می روند.



اگر برای گردش به آنجا می روی، توصیه اکید می کنم با یک آژانس مسافرتی درست و حسابی بروی. تا بتوانی زیبایی های نفس گیر هندوستان را با کمترین برخورد با خیابان های متعفن و گنداب های آن ببینی.



هندي جان نامه



منطقه «مثلث طلایی» را حتماً بین: دهلی، جیپور و آگرا.

- معابد هولناک هستند. آنجا می‌بینی واقعا آدم‌ها به بت‌ها تعظیم می‌کنند و برایشان نذورات و خوراکی می‌برند.

- تاج محل، قبله عشاق جهان است. وارد حیاط که می‌شوی، عمارت مرمری هوش از سرت می‌برد. داخل عمارت، به عمد تاریک است و تو در تاریکی به همراه جمعیت گور آن دو عاشق جاویدان را طواف می‌کنی.

- در جیپور فیل‌های شکوه‌مند را می‌بینی.

اگر قصد داری از ساحل اقیانوس هند استفاده کنی، داری اشتباه می‌کنی. گوا یا مارینا بیچ آنقدر کثیف است و خیل‌گدایان چنان گسترده که طعم خاکستر در دهانت باقی می‌گذارد. ترکیه و دوبی سواحلی زیبا، تمیز و ارزان دارند. من کرلا نبوده‌ام. شاید آنجا خوب باشد، ولی چشمم آب نمی‌خورد.

هندوستان مهد یوگاست. برای تجربه یوگا به آنجا برو. یوگا شکل‌های متنوعی دارد و هر کدام داستانی و حکایتی دارد بس شنیدنی و شیرین.





هندي جان نامه

قاضي مردم شو. با قطار سفر كن. کنار خیابان آب نارگیل سر بکش. دندان‌ت را درگوش‌ت شیرین میوه پایا فرو كن. پا برهنه راه برو. بگذار روی دستت با حنا نقاشی کنند. حلقه گل یاسمین را به گیسوانت بیاویز. در گرمای طاقت فرسای هند عرق بریز و آرایش نکن. مثل مردم ساده هندوستان، ساده پوش شو. آنجا زمان ارزش ندارد. همه چیز سرفرصت اتفاق می‌افتد. پس دست کم یک ماهی آنجا بمان تا روح‌ت از شتاب زندگی ماشینی پاک شود.

هرمان هسه، یونگ، سهراب سپهری و... هند را اینگونه تجربه کردند.

ولی اگر خیال داری از یک مسافرت لوکس و تجملی لذت ببری، هرگز به هندوستان نرو، چون گران‌ترین تورهای مسافرتی و بهترین هتل‌ها هم نمی‌توانند فقر و کثیفی هولناک هند را پنهان کنند.

به نظر من هند برای تجربه معنای ناب یوگاست و بس. هرکس چنین عشقی به سر ندارد، عطای هندوستان را به لقایش واگذار کند و آنجا را به عاشقان سینه چاکش بسپارد.

بفرمایید و لذت سفر به هند را ورق بزنید!

چون می‌ترسم اگر راستی راستی به هند بروید، چندان لذت نبرید!



هندي جان نامه

فصل اول

نوشتن راجع به کشوری دیگر با برداشتهای تاریخی از مطالعات، فیلم و خاطرات سفر دیگران ممکنه راحت باشه اما فقط و فقط یک ایده شخصیه، اینکه کسی از جایی خوشش بیاد و یا نه به خودش مربوطه بنابراین نباید از جنبه انتقادی به نظر اون بنده خدا نگاه کرد. صرفا دید خودش هست و بس یعنی بگیم مسافر بی خود می گه، نه بابا اینطوری نبود و یا راست می گه کاری است بس مجادله آمیز. بنابراین خودمون رو خسته از تایید و یا انتقاد از دیده های مسافرمون نکنیم.

هند، سرزمین بسیار زیبا، سرسبز و پهناور این سبزی با شمال ما (مازندران و گیلان) متفاوته یک بوی خاص داره باید حسش کنید حتما مربوط به بوی علوفه و درختان و... هست.

بودا، گاندی، نهر، تاگور، آناند (قهرمان شطرنج)، راج کاپور (خداییش تنها هنرپیشه هندی که می شناسم و الا هند هنرمندان بزرگ زیادی داره)، فیلم هندی، موسیقی هندی با رقصهای موزونش (همیشه یک صدای خواننده خانم هندی تو گوشم هست)، تاج محل، آب و هوای گرم و مرطوب، مدیتیشن، مذاهب مختلف و جمعیت زیاد همراه با فقر، کل اطلاعات من قبل از سفر به این کشور بود.



قبل از سفر ذوق زده و خوشحالی، می ری مسافرت به به، راستش من که خیلی سفر رو دوست دارم، همچنین کشف و الاسرار آدم می زنه بیرون، به همراه حس شناخت جاهای ندیده و... اینا.



هندي جان نامه

برام خیلی جالبه که هنوز حسش رو درک نکردم، (منظورم سفر کردن و خوشحالیته) ولی البته در احساسات خوبم کلاسه بندی شده. از شما دوستان عزیز که اطلاعاتی در زمینه شناخت بهتر احساسات دارید خواهش می‌کنم که من رو در جریان قرار بدید (و خانواده ایی از نگرانی برهانید!!!!)

خلاصه که خیلی با حاله، می‌ری سوار طیاره یا همون مثلا هواپیما می‌شی!! می‌گم طیاره چون بعضی از این ماشین‌های پرنده به حدی از استاندارد پایین‌تر هستند که لقب طیاره بیشتر سزاوارشون هست چون طیاره یک کلمه خارج از سرویس ادبیات ما شده و به نظرم هماهنگ‌تر با این پرنده‌های مکانیکی هست. از پله‌ها می‌ری بالا برای سوار شدن، مهمانداران جلوی در ورودی خوش آمد می‌گن همچین یک خورده عصا قورت داده، حرکت بسمت صندلی‌های تعیین شده، با بانو در جای مقرر شده جلوس کردیم و کمربندهای هواپیما رو بستیم.

بانو معمولا کنار پنجره می‌شینه، احتمالا تصور می‌کنه که همسر گرامشون (شخص بنده) نزدیک بینه و تصاویر دور رو از داخل هواپیما نمی‌بینه! (و البته که ما شکر خدا در صحت سلامت چشم هستیم). مسافرا توی جاهای خودشون نشستند و مهماندارها مشغول آموزش نکات ایمنی (پانتومیم) به همراه صدایی از بلندگو که مراحل رو توضیح می‌داد، القصه هواپیما شروع به حرکت کرد و امید به خدا از زمین بلند شدیم. حدودا نیم ساعت گذشت که مهماندارها مشغول به توزیع قوت مسافرین کردن یک چیز تقریبا خوردنی! و هزار البته که سرویس دهی در طیاره، باب طبع همایونی ما قرار نگرفت. وقتی پذیرایی می‌شی همچین یک حس بدهکاری به آدم می‌دن که بیا و ببین و یا اینکه داری صدقه می‌گیری.



حدودا یه دو ساعت و نیم تو هوا بودیم و یک فیلم عالی نشون دادند فیلم صدا نداشت بعبارتی

نویسنده: دکتر ساسان جاودانی www.gisgolabetoon.ir

تمامی حقوق این نوشته متعلق به دکتر ساسان جاودانی است. هرگونه کپی برداری آنلاین و آفلاین از آن نیاز به اجازه کتبی نویسنده دارد.



هندی جان نامه

بلندگوی بالای سر ما کار نمی کرد البته فیلم زیر نویس داشت فیلم جالبی بنام: «بهار، تابستان، پاییز، زمستان و بهار» بله اسم فیلمی به این بلندی، یک فیلم معنوی مربوط به آسیای شرق و بودا بسیار لطیف و عمیق.

با یک شرایط خوب فرود آمدیم. همچنین که هواپیما می شینه مسافرا مثل بچه ها که از مدرسه تعطیل می شن (فرار می کنن) هنوز در خروجی باز نشده همه ساک هاشون تو دست منتظر تا درهای خروجی بازشن!! و البته سر مهماندار اعلام می کنه ترو خدا بنشینید تا درهای خروج باز شن. از پله ها پایین می ریم و پا روی زمین هند می زاریم. زمین خدا همه جا یکجوره ولی احساسش برای من متفاوته. انگار زمین تو ایران یک حس دیگه داره بانو فرمودن حس ملیه. به به! وقتی می رسی به فرودگاه دهلی یا دهلی نو اولین نکته ایی که برام مطرح شد این بود که حتما دهلی قدیم رو هم ببینم.



تصور ما از هند!

نویسنده: دکتر ساسان جاودانی www.gisgolabetoon.ir



هندی جان نامه

وقتی وارد سالن فرودگاه دهلی شدم با چیز جالبی روبرو شدم و اون کلمه New Delhi بود خندم گرفت و رفتم تو اون دنده انتقادی که اینام مثل ما سوتی می‌دن و بجای دهلی نوشتن دهلی!! به تابلوهای بعدی که رسیدم دیدم همه همینن و ظاهرا سوتی از خودمبارک بنده است و کلمه دهلی درسته. نمی‌دونم چرا ما و البته بعضی کشورهای دیگه اونطور که خودمون می‌خوایم اسم جایی یا محلی رو تلفظ می‌کنیم گاهی این اتفاق ناشی از نداشتن اون حرف در زبان خاصی است مثل «خ» در زبان اینگلیسی و یا «ر» در زبان فرانسه!! ولی در مواردی اصلا کلمه رو چیز دیگه ایی می‌گن.

مثلا اینگلیسی‌ها که می‌گن پاکستان در حالیکه پاکستانه و یا عراق رو که ایراک می‌گن و یا روسیه بنام راشا و جالبتر اینکه موقع صحبت کردن با خارجی‌ها ما هم همون لهجه اونا رو می‌گیریم، ایرن (به فتحه ر) در صورتیکه اون‌ها نادرست تلفظ می‌کنن. بابا ایرانه، ایران‌ای زنده باد.

درصاف مسافرین به سمت باجه کنترل پاسپورت و ویزا، مدتی صبر می‌کنیم تا نوبتمون بشه صف کمی با کندی پیش می‌ره و بعد که به باجه می‌رسیم متوجه می‌شم چرا!! اولین سوال مسئول کنترل با کلمه What من مواجه شد، و سپس فرمودیم که ممکنه کمی آهسته‌تر اینگلیسی رو به بنده ابلاغ بفرمایید و ایشان که به ظن خودشان هجی می‌فرمودند سعی در فهماندن سخنان مبسوط خویش به این توریست زبان نفهم کردن، و اگر بانو همراه ما نبود بنده بازم هم متوجه نمی‌شدم. شکر خدا این مرحله رو با خوبی بسر آوردیم و به مرحله تحویل بار رفتیم در حالیکه همه در حال جلو زدن از هم بودیم تا مسابقه ایی رو که مشخص نبود برای چیه به انتها برسونیم!!! چمدان‌ها رو تحویل گرفتیم و رفتیم که از در فرودگاه خارج بشیم و شهر دهلی نو را مورد توجه ملوکانه قرار بدیم نفس تو سینه‌ام حبس نکردم (چون نفسم می‌گیره)، در حالیکه طبیعی نفس می‌کشیدم در رو باز کردم و در دم متوجه دو تا موضوع شدم..... جل الخالق....



تصویر واقعی هند!



هندی جان نامه

فصل ۲

تاکسیهای فرودگاه، نو نوش مال ۳۰ سال پیش بود و البته جالب که کولر هم داشت ماشینهای وطنی هند بودن منظورم مال خود هند، به رنگ سیاه. راننده تاکسی که نوبتش بود جلوی ما اومد و مقصد ما رو پرسید: «ور یو گو سر؟» ولی کاملاً به لهجه هندی. رو به بانو کردم و بانو سر صحبت رو باز کرد که به محله ایی بنام پاهار گنج و هتل... و قیمت چند؟ در هند کلا باب چانه زنی کاملاً بازه و میزان چانه زنی بصورتیه که فرضاً اگر گفتن ۱۰۰ شما بفرمایید ۵ و مطمئن باشید اگر نابلد هم باشید حداکثر روی ۱۲ به توافق می‌رسید!! راننده عزیز که مسافرین خودش رو پیدا کرده بود صندوق عقب ماشین رو باز کرد که عجب صندوقی بود بیشتر به انباری شباهت داشت بسیار بزرگ و از وسایل دوست راننده ما هم مملو.



بانو و من هتل رو توی اینترنت پیدا کرده بودیم توی این کار کلا تجربه خوبی داشتیم. بانو قبلاً بارها به هند تشریف فرموده بودن و هر از گاهی در مسیر بسمت هتل زیر چشمی من رو می‌پاییدن و شاید نگران عکس‌العملهای من بودن!!!!

و اما دومین چیزی که جالب بود صدای زیاد بوق بود، انگاری یک تعداد کارخانه با هم تعطیل شدن (این کارخونه بوقی‌های سابق بودن وقتی تعطیل می‌شدن!!) همین طور صدای بوق می‌آد بوق و بوق و بوق!



هندي جان نامه

به سمت محله بهار گنج روان بوديم و من به بيرون نظر انداخته بودم. تاکسيهايي رو بصورت ردیفی توی خیابون می دیدی پارک کرده بودن و پاهایی که از صندلی عقب ماشینها آویزون بودند، بندگان خدا در ماشین می خوابیدن، خدا رو شکر کردیم و به حال این بنده خداها اظهار تاسف و دلسوزی.

از محوطه فرودگاه که خارج شدیم دوستان تاکسی سوار رو فراموش کردم چرا که بندگان خدایی رو می دیدی که از قسمت بالای دیوار بصورت مورب پارچه و نایلونی رو با چند تا میخ توی زمین فرو کرده بودن و اینجا به اصطلاح سرپناهشان بود!!! بچه های کوچک البته آقا پسر، ۳ تا ۴ ساله بصورت لخت در خیابان کنار سرپناهشون جولان می دادند. اینقدر دلمون سوخت که نیاز به کرم سوختگی رو احساس کردیم تا به دلمون بزنییم!! فقر و نداری از دید من کاملا غیر منصفانه می آمد اما و صد اما که در اونموقع هنوز هند رو نشناخته بودم (خدا و کیلی هنوزم خوب نمی شناسم).



جالب اینکه صدای بوق در جای جای شهر پراکنده است. سرم رو از کنار خیابان به ماشینهای جلو دستی برگردوندم و دیدم جلوی تاکسی ما تاکسی دیگه ایی است که روش نوشته **Please Horn** به عبارتی لطفا بوق بزنیید و همینطور روی تاکسیهای دیگه و کامیونها!!! چشم که همون دو تا بود ولی دهنم به اندازه در جلویی غار علی صدر باز شد و رو به بانو که در این تعجب من ایشان هم شریک باشند، خدمتشان عرض کردم و ایشان هم با لبخندی نکته را تایید کردند که در هند باید همینطور بوق زد. راننده ما هم در حین رانندگی همینطور مشغول بوقیدن بودن. و من به این نکته دست پیدا کردم که مردم در هند ابتدا بوق که در حقیقت ماشین هست رو می خرن و سپس زاید های دیگه ایی رو به اون وصل می کنند تا شکل ماشین ما بشن!!!

ساعت حوالی ۱.۵ یا دو صبح به وقت محلی تقریبا وارد محله پاهار گنج شدیم تقریبا به نظر محله



هندي جان نامه

توريستی مي اومد چرا كه دو طرف خيابان پر از هتلهاي مختلف بود. به هتلمون كه رسيديم راننده گرامي دست از بوق زدن برداشتن و پس از خارج كردن چمدانها و بردن اونها به داخل هتل و گرفتن پورسانت مربوطه از متصدي هتل مارو ترك كردن.

ظاهر هتل تميز و مرتب مي آمد. پس از مقدمات برنامه هتل (از جمله پر كردن فرم اطلاعات بنده و همراه و گرفتن بخشي از هزينه هتل) به سمت اتاقمون در طبقه ۴ رفتيم. اتاقي تميز و مرتب و كلا متفاوت با دنياي بيرون هتل. تا فراموش نكردم خدمتتان عرض كنم كه رعايا همچنان در نزديكياي هتل هم در خيابان خواب بودن.

به همراه بانو كه ناي راه رفتن نداشت چمدانها رو كمی جابجا كرديم و آماده خواب شديم. صبح كه از خواب بلند شدم پرده رو كمی کنار زدم به حدی كه منظره بيرون رو نگاه كنم در حالیکه پنجرهها بسته بود. زندگي و يا عالم بيداري در حال شروع بود و مردم در حال حركت به سمت كجاهاي خودشون مثل همه جای ديگه دنيا...



محله بهار گنج! اگر كلاه تان آنجا افتاد، براي برداشتنش نرويد!

نويسنده: دكتر ساسان جاوداني www.gisgolabetoon.ir

تمامی حقوق این نوشته متعلق به دكتر ساسان جاودانی است. هرگونه کپی برداری آنلاین و آفلاین از آن نیاز به اجازه کتبی نویسنده دارد.



هندي جان نامه

فصل ۳

ساعت حدود ۹.۳۰ بانو شروع به کش و قوس اومدن کرد یعنی که دارم بیدار می‌شم، من هم اکتشافات خودم رو در اتاق هتل بهش اعلام کردم که داخل حمام، هم تلویزیون داریم و همچنین مقداری تشت و لگن و تاس و... جهت آبکشی کردن!!! جالب اینکه دوش حمام بسیار شیک و مدرنی داخل حمام بود!!!

بعد از مراسم دست و صورت شویی و... به همراه بانو در ساعت ۱۰.۱۵ دقیقه جهت صرف صبحانه احتمالی به رستوران هتل حرکت کردیم و صد البته که صبحانه ایی در اون ساعت در کار نبود. از مدیریت خواهش کردیم در صورت امکان قوتی از بقایای صبحانه بجا مانده جهت سد جوع بیاورند که مقداری پنیر و مربا و کره و چای پیش کش آوردن (مهمان نوازی کردن) مربا که خدمتتان عرض می‌کنم به حدی شیرین بود که تا میل نفرمایید متوجه غلظت شیرینی نمی‌شید.



علی ایحال پس از صرف صبحانه و تعدادی عکس یادگاری از لابی هتل، در داخل لابی هتل پر بود از تابلوهای نقاشی فکر می‌کنم مدرن چون من چیزی سر در نمی‌آوردم اما با رنگ آمیزی بسیار زیبا. (نقاشی مدرن هم مثل تکنولوژی شده خیلی زیباست ولی سر در نمی‌آوریم). به سمت کشف شهر دهلی نو و البته تهیه بلیط جهت رفتن به شهر لاکنو اقدام کردیم.

از در هتل که خارج شدیم صدای بوق‌ها دوباره شروع شد، حرکت در خیابانهای شهر کاملاً شبیه تهران خودمونه از این جهت احساس غریب بودن نمی‌کردیم. وسایل نقلیه مسافربری در شهر به سه دسته تقسیم می‌شن:

۱- تاکسیهای مشکی رنگ که شرح ماجرا رو مبسوط اعلام کردم.

۲- وسیله نقلیه موتوری بنام ریک شو کاملاً وطنی، یک موتور سه چرخه که جای ۲-۳ نفر در پشت سر راننده داره و یک قسمت باری کوچک در پشت سر مسافر. نشانی از در ورودی، در هیچ قسمت دیده نمی‌شه. شبیه ماشینهای شهر بازی



هندی جان نامه

خودمون. اطراف هر موتور مزین به نقاشیهای مختلف و گاهی دست خطهایی به زبان هندی. هزینه این تاکسی از مورد شماره ۱ بسیار ارزانتره.



۳- و آخرین وسیله که با نیروی مکانیکی انسانی کار می‌کنه بنام تک تک (با تلفظ او بیان بفرمایید) دوچرخه ایی رو در نظر بگیرید که درشکه ایی رو می‌کشه حداکثر تعداد مسافر ۲ نفر. از این وسیله برای مسیرهای کوتاه استفاده می‌کند (به ظن بنده). رانندها رو که نگاه می‌کنی باور نمی‌کنی که بتونن روی پاهای خودش هم بایستن چه برسه که بنده هیکلی رو بکشن بسیار نحیف و لاغر و ریز نقش ولی در عمل بسیار قوی. تعجبم اینه که چرا فدراسیون ورزش دوچرخه سواری هند از این دوستان در المپیک استفاده نمی‌کنه چون حتما سه تا مدال طلا، نقره و برنز رو بردن. لازم به ذکره که هزینه این وسیله دیگه اصلا ناچیزه!!!





هندي جان نامه

از خيابان رد شديد و درست جلوي خودمون مغازه فروش بليط هواپيما داخلي و قطار رو پيدا كرديم. به مسئول اونجا كه همه كاره بود از ابدارچي، تا رزرو بليط هواپيما و قطار و... مقصد رو اعلام كرديم و از ايشان دو تا آپشن دريافت كرديم. با بانو مشغول مذاكره شديد كه متصدي فرمودند پر شده، هر دو تا آپشن!! يعني به نفس كشيدن ما هم قد نداد حتي!!! براي روز بعد هم كه چك كردن دوباره همين اتفاق افتاد منتهي اين بار قيمتهاي هواپيما حدودا ۱۲۰ درصد علاوه شده بود. من و بانو كه حس زرنگيمون به قليان آمده بود كه مردك پدر فلان فكر مي كنه ما فلانيم اونجا رو ترك كرديم و كمی عقبتر از مسيري كه آمديم مغازه ديگري پيدا كرديم.

اين مغازه كمی لوكس تر به نظر مي آمد و البته منشي هم داشت. ماجراي مغازه قبلي اينجا دوباره تكرر شد و عملا استفاده از هواپيما براي ما غير ممكن. و البته ما به يك نکته تستي دست پيدا كرديم كه چون قوانين رزرو بليط رو نمي دونستيم فكر مي كرديم كه بنده گان خدا در حال كلاه گذاري و يا برداري هستن در صورتي كه اصلا اينطور نبود.

دو عدد بليط رفت و برگشت براي لاكنو في النهايه تهيه كرديم براي قطار درجه ۲. از متصدي پرسیده بودم قطار درجه يك ندارين فرمودن ظاهرا در اين خط قطار درجه يك يافت نمي نشود. بعبارت ديگه درجه و رتبه بندي قطار از ۲ شروع مي شد كه در نوع خودش نکته جالبي بود.

با بانو كه قبلا در اين هتلهاي مجاور رحل اقامت انداخته بود بعنوان بلد راه بسمت بازار پاهار گنج راهي شديد. در حين پياده روی دوباره دو تا نکته جلب توجه كرد يكي اينكه سگهائي اين شهر بطور گسترده ابي در سطح شهر پراكنده اند سگهائي نسبتا بزرگ كاملا بي آزار و بدون مو. بجاي پارس كردن صدای غريبي داشتن شايد بخاطر اينكه بندگان خدا گوشت گيرشان نمي آمد و گياه خوار شده بودن.





هندی جان نامه

دوم در حین حرکت به یک معبد کوچکی برخوردیم. چند تا مجسمه و شمع و به غایت نامرتب و ناتمیز. من که درحال تماشا بودم و بانو شروع به توضیح دادن خدایان مختلف کرد بود، از جمله گانش و ویشنو و... در این حال شخصی به ما نزدیک شد و با اینگلیسی شکسته بسته شروع به توضیح دادن در باره معبد و بتکده کرد. بانو که جریان رو می‌دونست به آقا امر کردن که نیازی نیست و همزمان به بنده هم امر فرمودن که طرف رو رد کنم چون بابت توضیحاتش که معلوم نبود درسته یا نه تقاضای پول می‌کرد به عبارتی ایشان توریست گاید سیار بودن. با لبخند و قیافه ای بسیار آرام ما رو ترک فرمودند.



بانو که از سفر دیشب هنوز خسته می‌نمودند امر به اخذ تاکسی از نوع ریکشو کردند به دو علت، ارزان تر بودن و اینکه من هم ریکشو رو نوبر کنم. پس از مسافت حدود ۴-۵ دقیقه به مقصد رسیدیم. در حین سفر با ریکشو چشمان مبارک رو در شهر چرخ می‌دادم تا یافته‌هایی پیدا کنم، و دیدم مغازه‌هایی که مجسمه‌های بعنوان نماد خدایان هندی می‌ساختند از مواد مختلف، چوبی و گچی و فلزی و... می‌گم خدا شاید همان اسطوره‌های خودمان باشند ولی در عمل احساس می‌کنم و مطمئنم که همه اون معتقدین به خدای یگانه معتقدن. (یسبح ل... ما فی سموات و ما فی الارض)

خیابان به این ناپاکی به عمر محدود خویش ندیده بودم. خداوکیلی ناپاکی مال دو ثانیه‌اش بود... گاو و آدم و سگ و زباله و فقر و... همه به دنبال هم و من هم در حین تماشا. احساس دو گانه ای داشتم، یکی چندان بودن اوضاع و ناپاکی مفرط و دومی ترحم و دلسوزی در حد تیم ملی. ساعت خواب در این شهر مشخص نیست، افراد متکدی حتی در صبح هم خوابند و من نفهمیدم ساعت



هندی جان نامه

کاری این عزیزان از کی شروع می‌شود!! یک میلیارد جمعیت و این همه فقر حدود ۳۰-۲۰ درصد هم فقیر باشند یعنی جمعیتی در حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون فقیر!!!!

فکر سیستم درمانی دولت هند افتادم و اینکه بیمه اینجا چه کار سختی دارد چون این بندگان خدا که بهداشت ندارند و خدا و کیلی نمی‌دوند بهداشت چیه!!! و در صورت مریضی بیمارستانهای دولتی و بخش پزشکی و دارو و درمان چه مسایل پیچیده و بغرنجی دارند و چه هزینه سنگینی دولت هند (به فکر بنده) بابت این معزل هر روزه در حال پرداخت هست. فقط اگر در خصوص بیماریهای عفونی این افراد دقیق بشیم می‌بینم که حق دارن ۴۰۰۰ کارخانه داروسازی داشته باشن چون می‌بایست ۲۴ ساعته کار کنن تا فقط بازار خودشون رو تامین کنن. از لحاظ غذایی که دیگه نگو و نپرس. منم نمی‌گم و جواب نمی‌دم.

بوق، بوق و باز هم بوق! بنظر می‌آد فکر مردم رو با بوق پر کردن تا به چیزهای دیگه فکر نکنند.





هندي جان نامه

اميدوارم از چشيدن اين قطعه كيك خوشمزه لذت برده باشيد.

اين كتاب، شامل پانزده فصل است. براي سفارش كتاب الكترونيك «هندي جان نامه» مي توانيد به سايت گيس گلابتون مراجعه نماييد.

